از طارمی شیراز به خودش بایه بباله

غلامحسین بهروزمنش

در آیین نکوداشت یدالله طارمی از دوستان و دوستداران آقای یدالله طارمی کسانی پشت تریبون رفته و به ایراد سخنرانی و قرائت اثر پرداختند. از میان این عزیزان و آثار و سخنانشان شعر طنزگونه آقای غلامحسین بهروزمنش از پیشکسوتان عرصه شعر و شاعری در شیراز به نحو چشمگیری مورد توجه حضار در این مجلس قرار گرفت که احتمالاً به دلیل حجم درخور اعتنای شعر ایشان جایگاهی در گزارش‌های ارائه شده از این مراسم برایش در نظر نگرفتند.

حقیر پس از اینکه از طریقی متوجه شخصیت، منش و والایی اثر ایشان شدم بر خود فرض دانستم که شعر دلنشین ایشان را عیناً در روزنامه به چاپ برسانم تا شهروندان شیرازی و خوانندگان این روزنامه بدانند که در شیراز گنج‌های نهفته زیادی داریم که هیچ علاقه‌ای به مطرح شدن ندارند اما همین که دهان می‌گشایند دانش و هنر خویش را به نمایش می‌گذارند.

سردبیر

از تنوره‌ی بُغیریا، کوچه‌ی اَفرا
تا کوچِی حموم آسونه، گود مُوتوا
روب رو آسونه، یی کوچه بود، بلند و باریک
تا باغ کلانتری، شبا، تاریک تاریک
یی محله پر، از زن و مرد، کلی پسر بود
از صب تا غروب می‌پلکیدن، محشر جر بود
کوچه، همه جو، قلبه‌کاری، خونه گل‌بون بود
دور آسونه، قد مووی سرت، دکون بود
از عصاری تا دولچه‌دوزی، شیوه‌ی ملکی
تا دعانویس و شمع‌فروش، فالگیر کشکی
داد دس‌فروش زوار آسونه، گداها
از شهری و از داتی و از پرت و پلاها
تو میون هردمبیل ای محشر کبرا
تو کوچی حموم آسونه، تو فصل سرما
اسفند هزار و سیصد و یازه، که شیراز
آماده می‌شد تا بکنه نوروز آغاز
یی گمپ گل همه چی تمومی، اومه دنیا
مشتاش گرن کرده بری شهرت فردا
گفتن چی چی باشه اسم ای غنچه‌ی نورس؟
هر کی هر چی گفت، بی‌بیش می‌گفت یدالله و بس
پس گمپ گل ما، یدو شد، گاهی یدی بود
به به چه بچی! فکر نکنین بچی بدی بود
دُم ما که گذش، نسترنو رف زیر چادر
از بوی گل و بهار نارنج، همه جا، پر
تا چیش بزنی به هم، گذش شیش تو زمسون
گنجیشکای خونه، سر دادن جیک جیک مسون
شیش سالش که شد، مدرسه ی آسونه می‌رفت
تعطیل که می‌شد یه قیل بکش تا خونه می‌رفت
هر روز ای بچو- که آقو بود- هی آقوتر شد
اَی ستاره بود، یواش یواش عین قمر شد
هفت بار دیگه، مثل عروس، درخت نارنج
گل‌های سفید تورشه مثال یی گنج
گرد و گولوله توپ طلای آویزون ساخت
یعنی که قمار عمرمون شیش سالشه باخت
آخی که چه زود بچگیامون هپلو شد
مثل راحت‌الحلقومی که مفت گلو شد
هر چی دوکونک ساخته بودیم، همش خراب شد
نقشوی که کشیدیم، همه‌شون نقش بر آب شد
روزا مث چارپره‌ی چرخ چا می‌رفتن
آقوی گل ما هم مث آب شعر می‌گفتن
چارده سالگی شعروی عاشقونه می‌گفت
عامو چی چیت بگم؟ شعر که نه؛ مرواری می‌سفت
تو کوش خیابونی اگر چه زیر قِم بود
اما شعر او، همش دُرُسّ، به روی تِم بود
مثل قالی کرمونی بودن که هر چی پیش‌تر
بندازیش که هی پا بخوره، می‌ارزه بیشتر
عشقش شده بود شعر و نونش شعر و آبش شعر
اُساش شده بود سعدی و حافظ نه شِر و ور
هش بار دیگم درخت نارنج تو خونه
نارنجکاشو با تیرکمون زدیم نشونه
یی شاپرک سبز بزرگ رو بلگ و بارش
هی تخم گذشت، ای کارو بود، هر ساله کارش
هی کرموی سبزش افتادن به جون بلگا
بلگا ر جویدن تا که بشن پرووونه فردا
یعنی که زمان مثل همون کرمو حریصه
بی‌رحمه و مار می‌جوه مثل هریسه
چیش به هم زدیم نصبه‌ی عمر، گذشته از بیس
دیگه به خدا شاعری همپای آقو گل ما نیس
شعروی یدالله خان حسابی گبورک شد
جون تازه داد به شعر و خیلی با نمک شد
شعراش همه جو، توی خونا پخش و پرا بود
از مجله و روزنومه تا سر زبونا بود
مار از سولاخ بیرون میاره با زبونش
با شعر میره تو قلبت و می‌ندازه کولونش
با هر کی که دل دادم و قلبه پس گرفتم
قاپش رو دزید، زد تو ریپم، بی‌راهه رفتم
یی دختری بود (بدری سپک) عاشق من بود
جز من، با همه گنده دماغ بی‌چک و دن بود
یی روز که سپک با آق یدالله روبه‌رو شد
شعراش که دید خاک تو سری عاشق او شد
یی وخت دیگه-یی جری بود- آجان اوردن
تو گوش آجان یی چیزی خوند، شاکی رو بردن
همو فقیریا، هیش کی رو را نمی‌دادن تو
یی شعری نِوِش، همه ر کرد از این رو، اون رو
ای آقو که مَن میشناسمش، مشتی یدالله
هر گه، پیش هیش کی، نشده، یی لو و دوللو
پستو نه و پیشتو نداره، عین کف دس
هم ظاهر و هم باطنش، الحق که یکی هست
اهل معرفت، بی غل و غش، در خونشون واز
نه اهل کلک بوده، نه بشکن بالو بنداز
نه گنگوزنی، نه ماس‌مالی، نه اهل حیله
دیگه چی چیت بگم، اهل دله، بی‌شک و شیله
آسه اومده، آسه گذوشته سر رو بالش
تا شاخ نزنه گربه‌ی کور، به سر و پکالش
عاقل‌تر از اونه، در بیفته با شاخ گاب
بیدار بیدار، خودشه زده به کوچی خواب
یی عمره که گل گفته و گل کرده تو شیراز
طشت شهرتش، از لب بون گرفته پرواز
مث انار آبلمبو اگر او ر بچلونی
تا ذره‌ی آخر بچکه عشق و جوونی
باور نمی‌کردم که ای آزاده‌ی دورون
یی هو بره زیر لمچه‌ی زن، ایطوری آسون
بیس و پنج سالش بود که دو تا چیش مث آهو
بس سن چپ و چارش وجناتش رو با جادو
یی روز دم سیم ن مای، دم کلی یو می‌رفتم
دیدمش با مه‌پاره قدم می‌زنه نم نم
گفتمش که آخر تو ر بردن به اسیری
گفت: ها- بله، ایشون زنم فرح فقیری
پنجا و هف هش سال از او روز تالو گذشته
آخی که ای روز و روزگار چقد پلشته
پنجا و هف هش ساله دو تا کفتر عاشق
با هم پریدن، همسفرن، همسر عاشق
هس حاصل خوشبختی اونا پرویز و کوروش
پنجا و هف هش ساله دارن زندگی خوش
کم کم یدو شد طارمی و جناب استاد
هرگه به خدا هیشکی ندید فیس کنه و باد
تا دوم اسفن میشه هشتاد و سه ساله
از طارمی شیراز به خودش بایه بباله

۹۴/۶/۲۸

طرح: عصرمردم

جدول شماره ۹۴/۷۱۹

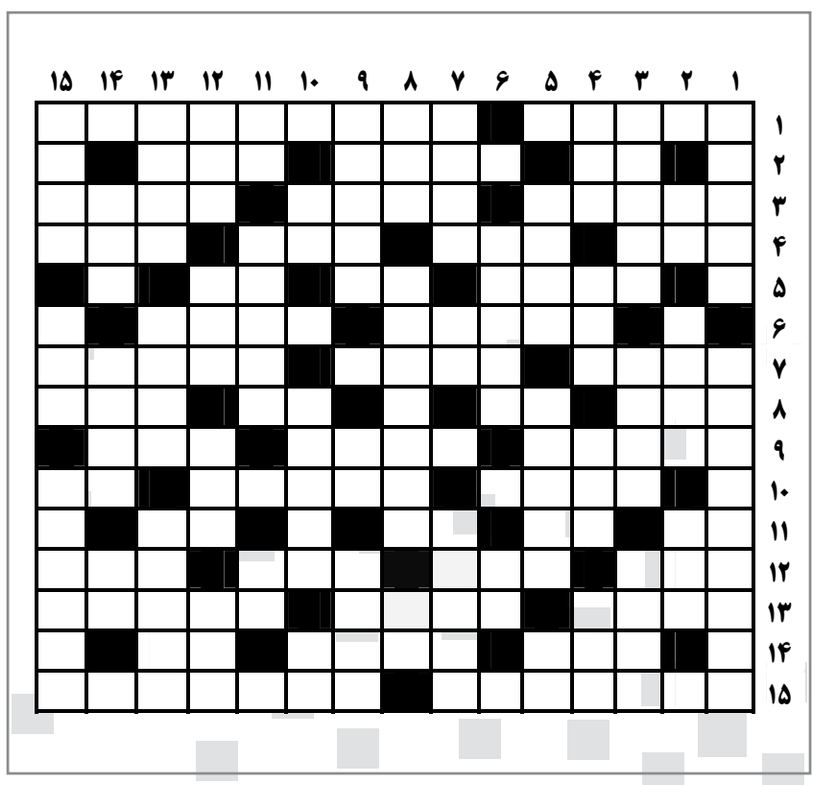

افقی:
۱-سکونت دادن- زمان گشایش مدارس
۲-یکصد مترمربع- مخزن و ظرف محتوی بنزین- شل
۳-از اشکال ترکیبی در هندسه- محل فروش بلیت- روان
٤-بیهوده- اشتها- رشته کوه اروپایی- بدبو
۵-نام همسر اول حضرت ابراهیم (ع)- از سوره‌های قرآنی- وی
٦-از شهرهای آمریکا- انبار گندم
۷-بازرگان- جنس گلوله- پروردگار
۸-مایع خوشبو- حرف همراهی- درهم- همیشه
۹-نوعی سوسیس پخته شده و آماده- از صور فلکی و نامی دخترانه- محصول کار شاعر
۱۰-کمیاب- روزگار- جشنواره‌ای سینمایی
۱۱-ردیف- من و تو- از لباس‌های زنانه- تکخال
۱۲-در رگ‌ها جریان دارد- فارسی درباری- کالا- همان ویار است
۱۳-روادید- زندان انفرادی- لانه
۱٤-رشته کوهی آمریکایی- خرم- دست عرب
۱۵-از فیلم‌های تاریخی مذهبی در سینما- کاری که در خانه و برای اداره صورت می‌گیرد
عمودی:
۱-از چهره‌های جنجالی در حوزه اقتصاد مارکسیستی- کار خواب‌گزار
۲-پایمال شده- درون- کوچکتر از رودخانه
۳-خواب وحشتناک- خیابانی در تهران- حالتی درخور ترحم
٤-نظرها- سرای آشفته- مطیع و منقاد- مادر ترکی
۵-هجران- ظلم و ستم- خرس آسمانی
٦-مرکز تبت- خاک کوزه‌گری
۷-چهارم- خیس- از میوه‌های بهاری
۸-دوستی- جذب نمودن- صفحه اینترنتی
۹-از استان‌های ایران- شما به زبان بیگانه- مجری احکام شاق و سنگین
۱۰-از دانه‌های خوشبو- در بسته‌بندی کاربرد دارد- مادر ورزش‌ها
۱۱-رها- فصلی که در آن هستیم- پسوند همانندی در فارسی
۱۲-نوعی کشتی بارکش بومی- از توابع بریتانیای کبیر- از ورزش‌های آبی- تر و تمیز و خوش‌پوش
۱۳-از خودروهای ساخت داخل- خداحافظی- نقطه سیاه دل
۱٤-فرورفتگی- تاب شیرازی- ای
۱۵-در رنگسازی کاربرد دارد- مدرک- از مرکبات

جواب جدول شماره ۹۴/۷۱۸

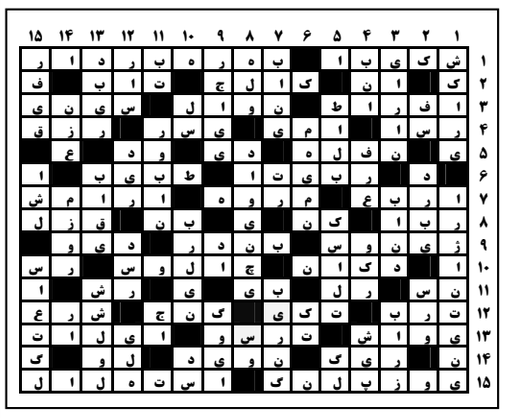

سودوکو

جدول شماره ۹۴/۱۹۳

2			4	9			3	7
8			3	2				
	1			6	8			5
		9					2	
7		6	1	5	2	9		4
	2					1		
3			5	1			7	
				4	9			2
6	9			3	7			8

جواب جدول شماره ۹۴/۱۹۲

9	1	6	5	4	3	2	8	7
5	2	3	7	8	9	1	6	4
4	7	8	1	2	6	9	3	5
6	5	9	3	1	4	7	2	8
2	8	4	9	7	5	6	1	3
1	3	7	2	6	8	5	4	9
7	9	2	8	3	1	4	5	6
3	6	1	4	5	7	8	9	2
8	4	5	6	9	2	3	7	1

شیوه حل جدول سودوکو

یک سودوکوی معمولی دارای ۹ ستون عمودی و ۹ ردیف افقی است که توسط خطوط پررنگ‌تر به ۹ جعبه ۳ در ۳ تقسیم شده است.

تعدادی از خانه‌ها در این جدول دارای عدد هستند و وظیفه شما این است که خانه‌های خالی را پر کنید طوری که هیچ عددی در یک ستون، ردیف و جعبه تکرار نشود.

اعدادی که در هر ردیف و ستون قرار می‌گیرد از عدد ۱ تا ۹ را شامل می‌شود و نباید تکراری باشند.

آشنایی با قرآن

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

تفسیر سوره انفطار

«نثر» نقطه مقابل «نظم» است. این دو کلمه در مورد «سخن» هم به کار می‌روند، یعنی سخن دارای دو نوع است: سخن منظوم و سخن منثور. سخن منظوم همین است که ما اصطلاحاً به آن «شعر» می‌گوییم، در صورتی که کلمه «شعر» در اصل لغت به این معنی که ما امروز استعمال می‌کنیم نیست.

ما به هر سخنی که نظمی داشته باشد و تابع قواعد مخصوص عروضی باشد و آهنگین باشد و دارای وزن مخصوص و نوعی قافیه باشد، شعر می‌گوییم، در حالی که چنین سخنی در واقع نظم است.

شعر به حسب اصل لغت یعنی هر سخنی که آمیخته به نوعی تخیل و مشتمل بر نوعی تشبیه و استعاره باشد و قوه خیال به نحوی در آن استخدام شده باشد (و لهذا قرآن این همه از خودش شعر بودن را نفی می‌کند).

اگر سخنی بخواهد شعر باشد، اعم است از این که منظوم باشد یا منثور؛ یعنی ممکن است کسی به نثر سخن بگوید ولی سخنش شعر باشد، یعنی شاعرانه باشد و خیلی مقرون به تشبیه و تخیل و بازی کردن با قوه خیال مردم باشد، ولی چون غالباً این عمل را که در اصطلاح به آن شعر می‌گفته‌اند، در نظم‌ها به کار برده‌اند، کم‌کم به هر نظمی شعر گفته‌اند در صورتی که بسیاری از نظم‌ها اصلاً شعر نیست، یعنی تخیل نیست، بلکه یک سخن خیلی صاف و سر راست حکیمانه عقلی منطقی است. اگر سخنی، سخن عقلی منطقی باشد، دیگر آن سخن شعر مصطلح نیست، چون با قوه عاقله سر و کار دارد نه قوه خیال. مثلاً:

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد

این سخن، شعر نیست ولی نظم هست. سخنی است که در آن نه تشبیهی است و نه استعاره‌ای و نه تخیلی، بلکه حقیقتی را در لباس نظم بیان کرده است. این سخن همان مضمون جمله امیرالمؤمنین(ع) است که می‌فرماید: المرء مخبوء تحت لسانه (اگر چه در این جمله یک تشبیهی هست).

از طرف دیگر بعضی تعبیرها هست که شعر است و تخیل در آنها به کار رفته ولو اینکه در لباس نظم نباشد و در لباس نثر باشد. خیلی از نثرهای گلستان سعدی شعر است. مثلاً:

ابلهی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر و قصبی مصری بر سر. کسی گفت: سعدی چگونه همی بینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم؟ گفتم: خطی زشت است که به آب زر نبشته است.

یعنی یک آدم احمق نادان کودنی بر اسبی خیلی عالی سوار بود و لباس‌های خیلی زربفتی پوشیده بود و خیلی با تبختر می‌رفت. کسی از من پرسید که این چیست؟ گفتم: این مثل خط زشتی است که با آب طلا نوشته باشند. این سخن سعدی شعر است.

نقطه مقابل نظم، نثر است. در نثر آن نظام و آهنگی که در نظم به کار می‌رود، به کار برده نمی‌شود.

نظم و نثر در سخن، هر دو از یک عمل محسوس و ملموسی گرفته شده است. وقتی دانه‌های تسبیح را به وسیله بند تسبیح در یک نظام خاص و یک سلک درمی‌آورند، این را «نظم» می‌گویند و اگر این بند پاره و این دانه‌ها همه پخش شود، آن وقت می‌گویند که انتثار پیدا کرد، یعنی حالت «نثر» و پراکندگی پیدا کرد.

نظم و نثر در سخن هم از اینجا گرفته شده؛ یعنی سخنی که نظم است مثل این است که آن را در یک سلک کشیده‌اند و سخنی که نثر است مثل دانه‌های پراکنده‌ای است که در یک سلک نیست و رشته‌ای در بین نیست که کلمات را در یک ردیف و در یک نظام قرار دهد.

اینجا قرآن تعبیر لطیفی دارد. می‌فرماید: روزی خواهد آمد که این کواکب که امروز مثل دانه‌های تسبیح و مثل کلماتی هستند که در یک قصیده به کار رفته‌اند، از صورت منظوم خارج شوند و به صورت منثور درآیند و این نظم تبدیل به نثر شود.

البته ما آن نظام و رشته‌ای که ستارگان را در نظم آورده نمی‌بینیم، ولی اگر به رفتار ستارگان نگاه کنیم، یک نظمی در آن می‌بینیم که یک ذره و یک سر سوزن هم اختلافی پیدا نمی‌کند؛ نه کند می‌شود و نه تند.

یعنی همه این ستارگان که در عالم هستند به منزله دانه‌های یک تسبیح یا به منزله کلمات یک قصیده‌اند که در یک نظم معین ریخته شده‌اند.

کره زمین در ظرف یک سال با یک حساب معین قطعی که یک دقیقه هم پس و پیش ندارد، مدار خودش به دور خورشید را طی می‌کند، به طوری که هر کدام از آنها یک مقام معلوم و یک موضع و مدار مشخص دارند.

و اذا البحار فجرت. و آنگاه که دریاها تفجیر شوند. لغت «تفجیر» و «فجر» و امثال اینها، همه مفهوم شکفته شدن و شکافته شدن دارند، ولی نه صرف شکافته شدن، بلکه شکافته شدن در حالی که یک چیزی از آن بیرون می‌آید.

مثل اینکه در مورد نهرها و چشمه‌ها و قنات‌ها گفته می‌شود که این سرچشمه زمین تفجیر شد و از آن چشمه بیرون آمد یعنی دهان باز کرد و آب از آن جوشید. در اینجا تعبیر قرآن راجع به همه دریاهاست. بسیاری از دریاها و اقیانوس‌ها- بالخصوص دریاها و دریاچه‌ها- در میان آنها حائل‌هایی از زمین و خشکی حکمفرماست.

می‌فرماید: در اثر حوادث تند و زلازلی که در زمین رخ می‌دهد، این دریاها همه تکه پاره می‌شوند به طوری که همه با یکدیگر مخلوط می‌شوند.